
مبادی پژوهی با تمرکز بر مبادی دانش اصول فقه

علی رحمانی سبزواری^۱

چکیده

مقاله پیش‌رو، تحقیقی است در بیان اموری که از منظر جایگاهی، در متن اصول فقه نمی‌گنجد؛ ولی در تحقق قواعد اصولی و در فرایند آن‌ها از نقش مؤثری برخوردار است و این امور به «مبادی اصول فقه» معروف‌اند. هدف و غرض اصلی این مقاله، آن است که در شناخت این مبادی و در کیفیت تأثیر این مبادی در مسائل و قواعد اصولی گامی برداشته شود. بر این اساس، ابتدا در تعریف مبادی و تعداد این مبادی تحقیق صورت خواهد گرفت؛ برای مثال، آیا این مبادی به امور ادبی و لغوی منحصر می‌شود یا شامل پاره‌ای از مسائل کلامی و فلسفی و منطقی و غیره نیز می‌گردد. پس از آن‌که امور دخیله در استنباط مسائل و قواعد اصولی مشخص شد، مسیر بحث به جانب نحوه دخالت این امور در استنباط تقرر خواهد یافت؛ زیرا قانونی شدن یک قاعده در درجه اول، متوقف بر شناخت موضوع و محمول مسئله است و در درجه دوم، متوقف بر دلایل خاصی است که مستند مسئله به شمار می‌آید. از این‌رو تحقق مسئله اصولی، به شناخت اموری وابسته است که اولاً موضوع و محمول، و ثانیاً اثبات

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۵/۱۵ تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰

۱. دانشیار جامعة المصطفیٰ ﷺ العالمية (arafi@chmail.ir)

محمول برای موضوع است که به گروه اول مبادی تصویری، و به گروه دوم مبادی تصدیقی اطلاق می‌گردد و در بخش نهایی بحث، به تفکیک مبادی تصویری از مبادی تصدیقی پرداخته خواهد شد و مشخص می‌گردد که کدام یک از مبادی مذکور، مبادی تصویری و کدام یک مبادی تصدیقی مسئله اصولی‌اند.

واژگان کلیدی: مبادی تصویری، تصدیقی، مبادی احکامیه، استنباط، اجتهاد.

مقدمه

عمود خیمه هر علمی، یک سلسله قضایا و مسائل مرتبط و متناسب است که در فرایند یک هدف مشخص قرار دارند. پُر واضح است که داعی بر فراگیری آن علم، حل و فصل آن مسائل برای رسیدن به آن هدف است و حل و فصل هر مسئله، منوط به شناخت موضوع و اثبات محمول آن موضوع برای موضوع آن است و از طرفی، موضوعات مسائل علم، یا عین موضوع علم‌اند یا نوعی از موضوع علم‌اند یا عرض ذاتی موضوع علم‌اند یا مرکب از موضوع و عرض ذاتی علم‌اند. مثلاً در علوم طبیعی گفته می‌شود: «کل جسم فله شکل طبیعی». در این قضیه موضوع مسئله، نفس موضوع علم طبیعی است و در مثل «کل متحرک کلمه» میل موضوع قضیه، که متحرک است، عرض ذاتی موضوع علم طبیعی است (جسم) و در قضیه «کل خط یکن تنصیفه» موضوع قضیه نوعی از مقدار است که موضوع علم هندسه است و در قضیه «کل اسم إما معرب و إما مبنی»، اسم نوعی از کلمه است که موضوع علم نحو است. بر این اساس، موضوعات مسائل باید با موضوع علم ارتباط تنگاتنگ داشته باشند و از این رو شناخت ماهیت موضوع علم و وجود آن و شناخت اجزای آن یا افراد آن و همچنین اصولی که به واسطه آن‌ها محمول مسئله برای موضوع ثابت می‌شود، ضرورت پیدا می‌کند. شناخت موضوع، گاهی نیازمند اکتساب و تبیین نیست و بدیهی است که در این صورت، مشکلی ندارد؛ اما گاه شناخت موضوع علم، نیازمند

اکتساب است؛ مثل موضوع علم النفس که در این صورت، موضوع باید تعریف شود و وجود آن اثبات گردد و ازاین‌رو، شناخت نفس و اثبات آن در علم النفس مبادی نامیده می‌شود. طبق این بیان «که موضوع تعریف شود و محمول آن برای آن اثبات گردد»، مبادی به دو قسم تقسیم می‌گردد: ۱. مبادی تصویری؛ ۲. مبادی تصدیقی. مبادی تصویری، همان تعریف و بیان ماهیت موضوع، نوع موضوع، جزء موضوع و عرض ذاتی موضوع و... است که در خود علم مورد بحث قرار می‌گیرد؛ اما مبادی تصدیقیه علم مختلف‌اند و غالباً در علوم دیگر مورد بحث واقع می‌شوند که بعضی از آن‌ها بدیهی است و مورد قبول همه عقول و عقلاست که به «اصول متعارفه» معروف است و در علم اعلی مورد بحث واقع می‌شود و ازاین‌رو می‌گویند فلسفه هر علمی، علمی دیگر است که عهده‌دار بیان و اثبات اصول و مبادی آن علم می‌باشد و اساسی‌ترین و کلی‌ترین مبادی علوم، در فلسفه اولی متافزیک و الهیات مورد بحث واقع می‌شوند (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۷)؛ مانند امتناع اجتماع نقیضین و ارتفاع آن و امتناع اجتماع ضدین و مانند اصل علیت که در همه علوم نقلی و عقلی و تجربی مورد استفاده و استناد واقع می‌شود و در هیچ علم تجربی قابل اثبات نیست و همچنین مانند «الکل اعظم من الجزء» یا مساوی بودن دو خط متوازی در هندسه. پس همه علوم حقیقی و اعتباری در مبادی‌شان بر همین فلسفه‌اند و هی لا تحتاج الیه؛ علتش آن است که علوم از موجودات مقید بحث می‌کند و فلسفه از وجود بما هو وجود و بعضی از آن اصول که در حد بداهت نیستند، اصول موضوعه نامیده می‌شوند؛ مانند اصول و قواعدی که در یک علم مورد قبول واقع می‌شود (برای معلم و متعلم)؛ ولی در علم دیگری این قواعد مورد بحث واقع می‌شود؛ ولی طالبان این علم این قواعد را می‌پذیرند و مسلم می‌پندارند بدون این‌که بر اثبات آن‌ها برای‌شان برهانی اقامه شده باشد.

مفهوم مبادی

مبادی، جمع مبدء است و آن، اسم زمان یا مکان است و همچنین مصدر میمی است که مشتق از بدء است و به معنای آغاز کردن و مقدم داشتن می باشد و یا مبدء به معنای «ما یجب ان یبدء به» است؛ یعنی آنچه لازم است بدان آغاز شود. بر این اساس، مبادی اصول به معنای یک سلسله تصورات یا تصدیقیات است که دانستن آن ها مقدمه، برای فراگیری علم اصول فقه است. تعریف علم، تعریف موضوع علم از مبادی تصویریه است و مرحوم رشتی وارد مباحثی مثل وضع، استعمال، دلالت، مشتق از مبادی تصدیقی است (حبیب الله رشتی، بدایع الافکار، ۱۳۱۳: ص ۳).

مرحوم مطهری در تعریف مبادی آورده است: «قانونی شدن یک مسئله برای ذهن در درجه اول، متوقف است بر معرفت موضوع و محمول مسئله، و در درجه دوم، متوقف است بر دلیل و حجتی که سند قضاوت واقع شود و بتواند ذهن را قانع کند. آنچه در معرفی موضوعات و محمولات آورده می شود، همان تعریفات است که به مبادی تصویریه معروف اند و آنچه به عنوان سند قضاوت آورده می شود، یک سلسله اصول متعارفه و موضوعه است که مبادی عام خوانده می شود» (مطهری، مجموعه آثار، بی تا: ج ۶، ص ۴۷۴).

صاحب معالم ولا بد لكل علم أن يكون باحثاً عن أمور لاحقة لغيرها وتسمى تلك الأمور مسائل و ذلك الغير موضوعه ولا بد له من مقدمات يتوقف الاستدلال عليها و من تصورات الموضوع و أجزائه و جزئياته ويسمى مجموع ذلك بالمبادي (ابن زين الدين، بی تا: ۳۸).

شیخ بهائی در زبده آورده اند: «المراد بمبادیه ما يتوقف عليه من الامور التي ليست بينة بنفسها و من شأنها ان يتبين في علم آخر».

یک سلسله تصورات و تصدیقات، مربوط به امور لغوی همچون صرف و نحو

است که دانستن آن‌ها برای یادگیری اصول فقه ضروری است؛ نظیر بحث از تعریف حقیقت و مجاز، وضع و اقسام آن و... که مقدمات مباحث الفاظ فقه هستند (حبیب‌الله رشتی، *بدایع الافکار*، ۱۳۱۳: ص ۳).

میرزای نائینی: «و اما المبادی فتنقسم إلى تصورية و تصدیقية. اما التصورية، فهي التي توجب معرفة الموضوعات أو المحمولات و أما التصديقية، فهي الأدلة التي توجب التصديق بثبوت المحمولات لموضوعاتها» (محقق خوئی، *اجود التقريرات*، ۱۴۱۹: ج ۱، ص ۹۸)

تمرکز این مباحث در مبادی پژوهی، بر مبادی تصویری و تصدیقی است؛ اگرچه در زبان فلاسفه و غیر فلاسفه، مبادی در معانی گوناگون به کار می‌رود؛ مثلاً مبادی یعنی آنچه حاجت به برهان ندارد؛ ۲. مبادی اجسام = عناصر اربعه علل اربعه؛ ۳. مبادی افعال اختیاریه تصور، تصدیق، شوق، عزم، تحریک عضلات، مبادی انسان اخلاط اربعه. از نظر تفتازانی اجزاء علوم سه چیز است: «موضوعات، مبادی و مسائل» و وی موضوعات را تعریف می‌کند به: «هي التي تبحث في العلم عن اعراضها الذاتية». مقصودشان از عرض ذاتی، محمولاتی است که بدون واسطه عارض موضوع می‌شود یا با واسطه مساوی موضوع عارض موضوع می‌شود که اثبات هر عارض و محمولی برای موضوع، یک مسئله آن علم را تشکیل می‌دهد (حاشیه ملا عبدالله).

چنان‌که مشاهده می‌شود در عبارت فوق نفس موضوع علم از اجزاء سه‌گانه علوم شمرده شده؛ اما تعریف موضوع و تعریف اجزاء آن و جزئیات آن، از مبادی تصویری به شمار می‌آید. در نگاه بعضی، تصور موضوع و محمول در صورتی در تحقق مسئله دخیل است که محمول از اعراض ذاتیه باشد. شیخ الرئیس در *منطق شفاء* (البته به نقل از: *الحاشية على تهذيب المنطق*، ص ۱۱۶) دارد که محمولات مسائل علم، باید از اعراض ذاتیه باشد؛ ولی مانند محقق جلال الدین دوانی، معتقد است خیلی از اوقات محمول مسئله نسبت به موضوع آن از اعراض عامه است؛ مثل «کل مسکر حرام» (در

فقه) که حرام نسبت به مسکر، عرض غریب است و اعم از موضوع است. همچنین در علم نحو، «کل فاعل مرفوع» که مرفوع اعم از فاعل است یا در علم طبیعی، «کل فلک متحرک علی الاستدار» که متحرک اعم از فلک است. بنابراین، لازم نیست حتماً محمول مسئله، عرض ذاتی موضوع مسئله باشد. البته نباید محمول مسئله از موضوع خود علم اعم باشد که از اعراض غریبه شمرده شود.

بله، اگر محمول عام با قیودی به اعراض ذاتی رجوع کند، چه قیود مخصص در محمول مسئله باشد و چه در محمول موضوع علم باشد، در این صورت عرض ذاتی موضوع علم هم شمرده می‌شود؛ مثلاً اگر در «کل مسکر حرام» قیدی اضافه شد مانند «کل مسکر شیء حرام»، در این صورت محمول عرض ذاتی موضوع می‌شود یا در «کل فاعل مرفوع» در تقدیر کل فاعل، لفظ مرفوع عرض ذاتی فاعل خواهد بود. بنابراین، فرقی بین موضوع علم و موضوع مسئله نخواهد بود. پس هر محمول مسئله، ممکن است مقید به قیودی شود که با آن قیود با موضوع مسئله و موضوع علم مساوی گردد و از اعراض ذاتی به شمار آید. پس اشکال محقق جلال الدین بر شیخ الرئیس در جایی وارد است که محمول مشتمل بر قیود مخصصه نباشد؛ ولی در هر مسئله‌ای که قید مخصص نباشد، می‌توان تقدیر گرفت و عرض غریب را به عرض ذاتی تبدیل نمود. در هر صورت، معرفت به موضوع و محمول مقید به قیود مخصصه از مبادی تحقق مسئله علم است. با توجه به این که در تعریف مبادی آمده: «المبادی هی حدود الموضوعات و اجزائها و اعراضها؛ اعراض موضوعات یعنی محمولات موضوعات» (تفتازانی، ۱۴۱۲: حاشیه ملا عبد الله، ص ۱۱۵)؛ پس شناخت محمولات، از مبادی تصویری است؛ چه محمول مرکب باشد و چه محمول بسیط و چه عام باشد نسبت به موضوع به حسب ظاهر و چه مساوی با موضوع مسئله باشد، اصولیان در لزوم وحدت موضوع برای هر علمی اختلاف دارند. بعضی معتقدند لازم نیست هر علمی موضوع

واحد داشته باشد؛ مانند محقق خراسانی که موضوع علم اصول فقه را موضوعات مسائل آن می‌داند که غرض مترتب بر آن‌ها واحد است. مشهور معتقدند وجود موضوع برای علم، ضروری است؛ زیرا وحدت علم، منوط به وحدت موضوع است عده‌ای موضوع علم اصول را ذوات ادله اربعه بما هی می‌دانند؛ مثل صاحب فصول و بعضی موضوع علم اصول را مطلق الادله دانسته و آن را در ادله اربعه منحصر نمی‌دانند. در هر صورت، وقتی گفتیم مبادی تصوریه حد یا رسم موضوعات است، تا وقتی موضوع شناخته نشود، فرایند مسئله اصولی محقق نمی‌شود (همان: ص ۱۱۸).

قد يقال المبادی لما یبده به قبل المقصود و المقدمات لما یتوقف علیه الشروع علی وجه الخبره و فرط الرغبة کتعریف العلم و بیان غایتیه و بیان موضوعه و کان القدما یذکرون ما یسمونه الرؤس الثمانية.

طبق این بیان، مبادی گاهی اطلاق می‌شود بر آنچه قبل از مقاصد آورده می‌شود و از اجزاء علم محسوب می‌شود؛ مثل تصور موضوع و اعراض ذاتی موضوع و تصدیقاتی که قیاسات علم از آن‌ها تشکیل می‌گردد و گاهی به مقدماتی اطلاق می‌شود که در شروع به علم نقش بازی می‌کند و به این‌ها رؤس ثمانیه گفته می‌شود. این مقدمات از اجزاء علوم شمرده نمی‌شود. رؤس ثمانیه عبارت‌اند از: ۱. غرض از علم؛ ۲. بیان منافع؛ ۳. عنوان علم؛ ۴. مؤلف؛ ۵. از چه نوع از علوم است؛ ۶. مرتبه علم؛ ۷. قسمت علم به ابواب مناسب؛ ۸. انحاء تعلمیه.

با توجه به تعریف مبادی، پُر واضح است که جایگاه مبادی علم، قبل از مسائل علم است و از این‌روست که اصولیان قبل از پرداختن به مقاصد، مباحثی را درباره مبادی مطرح می‌کنند. برای رفع توهم وحدت میان تصور و تصدیق در علوم و تصور و تصدیق در عنوان بحث ما (مبادی تصوری و تصدیقی)، ملاحظه مبحث ذیل مناسب است.

فرق میان تصور و تصدیق و مبادی تصویری و تصدیقی

این دو اصطلاح، هر دو منطقی‌اند؛ با این تفاوت که اصطلاح تصور و تصدیق، مربوط به انواع علوم است؛ یعنی علم به معنای مصدری حاصل شدن صورتی در ذهن از شیء یا تصور است یا تصدیق اگر حصول صورتی از شیء خارج در ذهن تحقق یابد، بدون نسبت و بدون حکم، تصور نامیده می‌شود و اگر حصول صورت در ذهن همراه با حکم باشد، نامش تصدیق است؛ لذا علوم تقسیم می‌شوند به تصورات و تصدیقات، و تصور تقسیم می‌شود به ضروری و نظری، و تصدیق نیز تقسیم می‌گردد به ضروری و نظری. سرمایه اصلی انسان، علوم ضروری است که با آن‌ها علوم تصویری نظری و علوم تصدیقی نظری اکتساب می‌شود: «الفکر هو ترتیب امور معلومه لتحصیل امر مجهول» (ملا عبدالله، حاشیه ملا علی تهذیب المنطق).

اما اصطلاح مبادی تصویری و تصدیقی، نزد اهل منطق، مربوط به اجزاء علوم است؛ یعنی اهل منطق معتقدند که علم به معنای اصطلاحی و مدون مجموعه مسائل منسجم و به هم مرتبط دارای سه جزء است: موضوعات، مبادی، مسائل و مبادی دو قسم است: تصویری و تصدیقیه (مکارم شیرازی، *انوار الاصول*، ۱۴۲۸: ج ۱، ص ۲۰). مبادی تصویری، اموری هستند که تصور موضوع علم و موضوعات مسائل علم به آن وابسته است؛ مانند تعریف موضوع علم یا موضوع مسئله علوم و تعریف اجزاء موضوع و تعریف عوارض و حالات موضوع علم، و منظور از مبادی تصدیقیه قضایا بدیهی است که تصدیق به مسائل علم، متوقف بر آن‌هاست. به عبارت دیگر، مبادی تصدیقیه عبارت از تصدیقات بدیهیه است که موجب کشف تصدیقات مجهوله می‌گردد.

قبل از ورود به بحث از مبادی، که در اجتهاد دخیل‌اند، اشاره به این مطلب که آیا مبادی هر علمی باید مشابه همان علم باشد، خالی از فایده نیست. بعضی اصولیان مسائل نخست میان علم و مبادی آن می‌پذیرند و معتقدند که اگر دانش اصول فقه یا

فقه مثل از علوم اعتباری است، باید مبادی تصدیقی آن دانش نیز اعتباری باشد و از این رو از دخالت فلسفه در فقه اجتناب می‌کنند؛ اما واقعیت این است که با این که مسائل بسیاری از دانش اصول و فقه اعتباری است، مبادی آن‌ها فلسفی است و از امور حقیقی است نه اعتباری؛ چنان که مسائل متعددی از اصول، مبتنی بر مسائل کلامی است و لذا با تحقیق در مکتب فقهی نجف و همچنین مکتب فقهی قم - با این که بنای آن‌ها بر عدم دخالت دادن فلسفه در فقه و اصول است - موارد بسیار زیادی مشاهده می‌شود که مبادی فلسفی و ادله فلسفی بر اثبات قواعد فقهی و اصولی استدلال می‌نمایند که در مباحث آینده خواهد آمد.

اقسام مبادی مرتبط به اجتهاد

۱. مبادی لغوی؛ یعنی مسائل لغوی و ادبی که درک موضوعات و محمولات یا نسبت‌های پاره‌ای از مسائل علم اصول بر آن متوقف است. اگرچه این مسائل از مسائل علم اصول نیستند، طرح این‌ها در علم اصول از حیث توقف است؛
۲. مبادی عمومی که در همه علوم به کار می‌آید و برای همه مسائل علوم سودمند است و صحت مسئله، مبتنی بر آن است؛
۳. مبادی خصوصی که به سبب ارتباط تام میان مسائل علم و آن مبادی، مورد استدلال واقع می‌شود (اصول موضوعه)؛
۴. مبادی کلامی که عبارت است از پاره‌ای از مسائل کلامی که تصدیق پاره‌ای از مسائل اصولی، بر آن‌ها توقف دارد؛ مثل عصمت قرآن و اولیا، عدم تحریف قرآن، حجیت قرآن، مسئله حسن و قبح؛
۵. مبادی فلسفی مانند استناد اصولی به قاعده ملازمه در مستقلات عقلیه و غیر مستقلات؛

۶. مبادی احکامی که در مثل مجعول بودن یا انتزاعی بودن بعضی احکام بحث می‌کند؛

۷. مبادی بلاغی کشف معانی ثانوی قرآن و سنت؛

۸. مبادی منطقی که صحت و سقم استدلال‌های اصولی و فقهی، مبتنی بر آن‌هاست؛

۹. مبادی تفسیری آشنایی با آیات احکام، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، انشائی و اخباری بودن آیات؛

۱۰. مبادی رجالی و درایی سندشناسی و حدیث‌شناسی. حکیم متأله حاج ملاهادی پس از تعریف فکر به این‌که: «الفکر حركة الى المبادئ و من مبادئ الى المراد» که سه حرکت را در رسیدن به مقصود طرح می‌کند: «اول مجهول را بشناسد چه مجهول تصویری و چه مجهول تصدیقی و در مرحله دوم، به سوی مبادی توجه نماید و در مرحله سوم، از مبادی به سمت مقصود و مطلوب حرکت کند»، به تقسیم مبادی می‌پردازد در توضیح و تبیین ابتداء مبادی، به مبادی خاص و عام، تقسیم می‌شود و هریک از مبادی خاص و عام به تصویری، و تصدیقیه تقسیم می‌گردد و مبادی تصویری به حدود و رسوم تفسیر می‌گردد و مبادی تصدیقیه، به قضایایی که قیاسیات از آن‌ها تألیف می‌شود، تعریف می‌گردد. مبادی خاص تصویری را فصول و اعراض خاصه تشکیل می‌دهد و مبادی عامه تصویری را اجناس و اعراض عامه عهده‌دار است که این مبادی خاص تصویری و مبادی عام تصویری، در تعاریف آورده می‌شود و مبادی تصدیقی خاص را به قضایای خاصی که با مطالب و مسائل خاص ارتباط تنگاتنگ دارند، تعریف می‌شوند.

«اصول موضوعه» و مبادی تصدیقی عام در بیشتر مسائل علوم مورد استناد قرار می‌گیرند؛ مثل «ان النقيضين لا يجتمعان ولا يرفعان» و این قضیه معروف به مبدء

المبادی و اول الاوائل در اذهان عموم است و امتناع اجتماع مثلین و ضدین و بطلان دور و تسلسل را از این گروه یعنی مبادی تصدیقیه عام می‌دانند؛ ثم المبادی خصّة شرکيه تصويره و تصدیقیه علمیة ظنیة وهیمة تسلمیة و تخلییة.

تقسیم مبادی تصدیقی به حسب صناعات خمس

«علمیة ظنیة وهیمة تسلمیة و تخلییة» (حکیم سبزواری، منظومه حکمت، ۱۳۷۹: ص ۱۰۰). اگر قیاس منتج نتیجه از مبادی تصدیقی یقینی بدیهی بالذات یا بالاکتساب تألیف شود، نامش برهان است و اگر از مبادی تصدیقی ظنی و اطمینانی تشکیل شود، نامش خطابه است و اگر از مبادی وهمی فراهم آید، نام قیاس مغالطی است و اگر قیاس از مبادی و قضایای مورد تسلیم تألیف گردد، نام قیاس جدلی است و اگر از مبادی تخیلی و تخیلی متحقق شود، نام قیاس شعری است. بنابراین، به هر مسئله‌ای باید با توجه به مبادی آن نگاه کرد. صرف چیدن چند مقدمه و استنتاج یک نتیجه، غالباً به نتیجه مطلوب نمی‌رساند. نتیجه در همه موارد یکسان نیست. بر همین اساس، می‌توان گفت منطق در تشکیل قیاس استنباط نقش دارد؛ زیرا باید دید قیاس تشکیل شده با چه موادی تألیف شده است.

مبادی تصدیقیه، اگر بین بدیهی و غیر قابل انکار باشند، در اصطلاح اصول متعارفه نامیده می‌شود؛ ولی اگر مبادی تصدیقی را متعلم با تشکیک و استنکار می‌نگرد، مصادرات نامیده می‌شود؛ یعنی همان طور که دلیل مورد انکار است، مدعی و نتیجه نیز مورد انکار خواهد بود؛ یعنی دلیل عین مدعی است و اگر مبادی تصدیقیه از مسلمات و قضایای مورد تسلیم باشد، با این که بدیهی نیستند، اصول موضوعه نامیده می‌شود؛ یعنی اصول و علومی که در موضع خودش ثابت شده است. اصول متعارفه و اصول موضوعه، ممکن است در علمی مبادی به شمار آیند و در علم

دیگر، از مسائل آن علم شمرده شوند و ممکن است اصول موضوعه، نزد شخصی مصادره باشد و نزد شخص دیگر، اصل موضوعی به شمار آید؛ مثلاً وجود حرکت و تجزئ مقدار در علم اعلی از مسائل شمرده می شود؛ ولی در سایر علوم از مبادی به شمار می آید.

پُر واضح است که تمامیت هر مسئله اصولی و فقهی، منوط است به این که مستلزم اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین یا اجتماع ضدین و گرفتار دور و تسلسل نباشد. بنابراین، این سلسله قضایا مبادی تصدیق به مسئله اصولی یا فقهی است و از طرفی، با توجه به این که قواعد و مسائل اصولی، برگرفته از قرآن است، حتی اگر از سنت اخذ شده باشد، باز منتهی به پایگاه اصلی یعنی قرآن است؛ از این رو عدم تحریف قرآن، حجیت قرآن، و عصمت قرآن، از مبادی تصدیق نسبت به مسئله اصولی خواهد بود و اثبات این مسائل در علم کلام به تحقق می رسد. پس خیلی از مسائل کلامی، از اصول موضوعه ای است که صحت مسائل اصولی و اثبات محمولات برای موضوعات، مستند به آنهاست و همچنین حسن و قبح عقلی مانند حسن عدل و قبح ظلم، لزوم شکر منعم، قاعده لطف، و قبح عقاب بلا بیان، مورد استناد خیلی از مسائل اصولی و فقهی است و اصولیان به عنوان اصول موضوعه در صحت قاعده اصولی و اثبات محمول برای موضوع، به آنها استناد می کنند و بسیاری از قواعد فقهی و مباحث فقهی و اصولی بر این قضایا مبتنی هستند. برای نمونه، در وجوب عقلی امر به معروف و نهی از منکر، حجیت اجماع، اصل برائت عقلی و مشروط بودن جریان برائت به فحوص به قاعده لطف استناد می شود. بعضی مباحث فقه و اصل به بعضی صفات خداوند ارتباط پیدا می کند که جایگاه بحثش کلام است؛ مثل لزوم قانون گذاری از جانب خداوند متعال، تفسیر نسخ در احکام و بطلان آن، به علم حضرت حق رجوع می نماید و با توجه به صفات «حاکمیت و عالمیت

خداوند»، مباحث فوق را باید سامان داد. با توجه به عصمت پیامبر ﷺ باید به رد احادیث سهوالنبی پرداخت؛ زیرا نمی‌شود این امور را از ناحیه ولایت و حکم حکومتی سامان بخشید. زیاد کردن و افزودن دو رکعت نماز در نمازهای چهاررکعتی را باید به منصب عصمت مستند نمود یا مسئله این که حُب و بغض پیامبر ﷺ و ائمه  ناشی از حُب و بغض الهی است یا مبنای اصلی ولایت فقیه، ناشی از عصمت ائمه  است یا مالکیت امام  بر انفال. بر این اساس، بسیاری از قضایا که در کلام به اثبات می‌رسد و جزء مسائل کلامی است؛ نسبت به مسائل اصولی و فقهی به عنوان مبادی و اصول موضوعه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در فلسفه و اصول فقه نیز یک سلسله مسائل مطرح می‌شود که با دانش کلام ارتباط پیدا می‌کند؛ مانند تعبدی بودن مناهج، استنباط اشتغال اسلام بر نظام سیاسی، تنافی روح شریعت و مذاق شریعت با نظام‌های دموکراسی موجود در غرب، یا لزوم مرد بودن حاکم در نظام اسلامی یا قلمرو شریعت. این مباحث، رنگ کلامی دارد و در فلسفه فقه مورد بحث واقع می‌شود و در استنباط نیز دخیلی‌اند؛ با این که از مسائل علم کلام شمرده می‌شوند. بحث غلو که ثمره‌اش نجاست و طهارت غلات است یا مبحث طلب و اراده، یا وحدت وجود که مستلزم احکام خاصی در فقه هستند، مباحث کلامی‌اند. بر این اساس، به ناچار باید به علم کلام آشنا بود تا به نظر صحیح در فقه و اصول فقه دست یافت.

نیازمندی قیاس استنباط به فلسفه و عدم آن

انظار در احتیاج اجتهاد به فلسفه مختلف است. طرف داران مکتب اجتهادی سامرا، معتقد بودند که تحصیل فلسفه به فهم عرفی خلل وارد می‌کند و باعث کج سلیقه‌گی در فهم صحیح مباحث فقهی و اصول می‌شود. این مشی مکتب سامرا در افکار

محقق فشارکی، محقق حایری و در بعضی محققین مکتب فقهی قم مانند محقق بروجردی نیز به ظهور می‌رسید. نظر محقق اصفهانی بر این بود که علم اصول فقه و فلسفه با یکدیگر مرتبط‌اند و فلسفه به تثبیت و دقت مسائل اصولی کمک می‌کند و این معنا در *نهایة الدرایه* ایشان کاملاً پیداست. بعضی مانند امام خمینی رحمته الله علیه و علامه طباطبائی رحمته الله علیه معتقدند: چون موضوع فلسفه مطلق وجود است و آنچه در فلسفه مورد بحث واقع می‌شود، وجودات تکوینی است و تحلیلات فلسفی، تحلیلات عقلی است و مباحثی که در فلسفه مطرح است، همه بحث از وجود و عوارض وجود است؛ پس ارتباطی با مباحث اصولی و فقهی، که یک سلسله امور اعتباری است، ندارد. در اصول و فقه، غالباً احکام بر موضوعات عرفی بار می‌شود و عرف در فهم موضوعات دخیل است؛ از این رو فهم دقیق فلسفی در موضوعات فقهی کاربردی ندارد. در مباحث الفاظ اصول فقه، فهم عرفی و عقلایی معیار است، نه دقت‌های فلسفی. نوع تحلیل عقلی با تحلیل عقلایی و عرفی، متفاوت است.

لذا بعضی گفته‌اند دقت‌های فلسفی در علوم عقلی، ارتباطی به فقه و اصول ندارد؛ بلکه گاهی مضر است؛ زیرا موجب می‌شود از عرصه فهم عرفی خارج شود؛ همان‌طور که تفهیم در شریعت، بر آن است که انبیاء به لسان قومشان حرف می‌زدند. این‌ها استحاله اجتماع ضدین استحاله اجتماع امرونی را از باب لغویت می‌نگرند، نه از باب اجتماع ضدین که مورد بحث در فلسفه است. مضافاً بر این که در کتب اصولی محقق طوسی و علامه حلی، رد پایی از فلسفه دیده نمی‌شود. در زمان محقق بهبهانی، بعضی قواعد کلامی وارد علم اصول شد. این روش محقق توسط سید مجاهد صاحب *مفتاح الاصول* و بعد از ایشان، صاحب *قوانین* و نیز صاحب *فصول* ادامه یافت؛ ولی باز از قواعد فلسفی در این کتب خبری نبود. حتی در زمان شریف‌العلمای مازندرانی و شیخ اعظم، توجهی در مباحث اصول به فلسفه نبوده

است. بله، از زمان صاحب کفایه، قواعد فلسفی در علم اصول وارد شد و توسط بعضی شاگردان ایشان مثل محقق اصفهانی این روش ادامه یافت.

قواعد فلسفی در احکامی که امور اعتباری هستند، جریان نمی‌یابد و معیار این‌که قضیه اعتباری یا تکوینی است، حکم قضیه است نه موضوع آن؛ ولی دانستن فلسفه به تمیز بین مسائل اعتباری و تکوینی کمک می‌کند و باعث عدم اختلاط می‌گردد. فلسفه اولاً و بالذات در استنباط دخیل نیست؛ ولی در تدقیق و باوراندن قواعد اصولی تأثیر دارد. از این‌رو، حتی کسانی که ورود مباحث فلسفه را در اصول رد می‌کنند، با استدلالات فلسفی وارد می‌شوند و از این‌رو، مباحث اصولی در زمان ما مشحون از مباحث فلسفی است. پُر واضح است که در خیلی از مسائل اصولی به مباحث فلسفی ورود می‌شود. حضرت امام خمینی و علامه طباطبائی، که فلسفه را از اصول جدا می‌دانند، برای اثبات صحت یا عدم صحت مباحث در اصول، وارد فلسفه می‌شوند. نامبردگان با استفاده از فلسفه، به رد مباحث فلسفی در اصول فقه وارد شده‌اند؛ اما این‌که در کتب قدما و بعضی اصولیان از مطالب فلسفی خبری نیست، ثابت نمی‌کند که دانستن فلسفه، هیچ نقشی در اجتهاد اصولی ندارد. اگر در اثبات مسئله اصول، علاوه بر ادله تعبدی، به دلیل عقلی هم تمسک شود، آیا باعث انحراف در فهم صحیح می‌گردد؟ این‌که فلسفه از امور تکوینی و از وجود و عوارض آن بحث می‌کند، آیا نمی‌تواند بر اثبات اراده شارع تحلیل داشته باشد. امام خمینی در *تهذیب الاصول* نفس تحقق اعتبار شارع را امر حقیقی به شمار می‌آورد؛ زیرا اعتبار، فعل شارع است و فعل شارع از امور حقیقی است. پس تحقق اعتبار مشمول قواعد فلسفی است. پس اگرچه فلسفه از وجود و احوال آن بحث می‌کند، این هم یک نوع وجود است. همچنین مبحث اراده و کراهت یعنی مبدا امرونهی از امور تکوینی و حقیقی است که در اصول محل بحث قرار می‌گیرد و مباحث ملازمات عقلی و

بعضی مباحث قطع در علم اصول جایگاه ویژه دارند. در احکام وضعی، مواردی وجود دارد که فلسفه کارایی دارد؛ مثل اثبات سببیت برای سبب که اگرچه خود سبب جعل پذیر است، سببیت که لازمه سبب است، جعل نمی پذیرد و با قواعد فلسفی اثبات می شود و... بنابراین، فقیه باید در مباحث الهیات متبحر باشد و نسبت به مقامات پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام به اطلاع کافی رسیده باشد تا در مباحث عقلی و کلامی، یک محقق واقعی بوده و با روح شریعت اسلامی آشنا باشد تا بتواند مباحث فقهی و اصولی را سامان بخشد و در استنباط قواعد و حل مسائل نوپیدا از مباحث عقلی و کلامی بهره گیرد. بر این اساس، می توان گفت از مبادی که در تدقیق مسائل اصولی و در کمک به اطمینان فقیه و اصولی در رسیدن به حکم شرعی و قاعده اصولی تأثیر فراوان دارد، فلسفه است و از آن رو که دانش فلسفه به فکر و اندیشه انسان توسعه می بخشد، باعث می شود شبهات وارد بر قواعد اصولی و احکام فقهی مستنبط از ادله را دفع نماید؛ از این رو تشکیک در دخالت دانش فلسفه در اصول، چندان مبنای محکمی ندارد. بر اساس آنچه به ذکر آمد، مبادی اجتهاد منحصر به مبادی ای که انتساب محمول مسئله را به موضوع ثابت کند، نیست؛ بلکه آن مسائلی که باعث شود مجتهد به مسئله اصولی قطع پیدا کند و شبهات وارد را قطع کند و موجب دقیق شدن مسئله گردد نیز باید از مبادی به شمار آید.

نیازمندی اجتهاد در اصول فقه به دانش رجال

با توجه به این که تکیه گاه قواعد و مسائل اصولی، قرآن است و استخراج این قواعد از قرآن توسط روایات معتبر صورت می گیرد و اعتبار روایات به لحاظ روات روایت است و روات روایات در دانش رجال مورد جرح و تعدیل قرار می گیرند و توثیق و تعدیل آن ها به اثبات می رسد و از طرفی، تا سند روایت تام و تمام نباشد، نمی توان به متن آن

اعتماد نمود و وثوق حاصل نمی‌شود، از این رو دانش رجال و مسائل رجالی از مبادی تصدیقی مسائل علم اصول شمرده می‌شود بر همین اساس، فقها و اصولیان طبق مضمون روایت غیر معتبر، چه مضمون آن یک قاعده اصولی یا یک قاعده و یک حکم فقهی باشد، نظر نمی‌دهند و چون این مسئله مورد اتفاق است، حتی نزد اخباریین که بر روایات مقطوع‌الصدور تکیه دارند و معتقدند که در صورت تمامیت سند یعنی صدور روایت، می‌توان به مضمون روایت عمل نمود و چون روایات کتب اربعه را مقطوع‌الصدور می‌دانند، به آن‌ها عمل می‌کنند.

خلاصه این که چه رجالی معتقد به وثوق سندی باشد یا معتقد به وثوق صدور، در هر صورت استدلال به روایات، محتاج به مباحث رجالی است. صاحب‌جوهر و محقق بروجردی از تأمل در سند و متن و قراین متعدد به وثاقت صدور معتقدند و محقق خوئی از اثبات وثاقت روات روایت، به اعتبار روایت می‌رسد. در هر حال، تا اعتبار روایت و احراز صدور آن حاصل نیاید، تصدیق به مضمون آن و فتوا طبق آن و استنباط قاعده اصولی از آن، صحیح نیست.

تأثیر دانش تفسیر در اجتهاد

آیا تخصص در تفسیر قرآن، در استنباط مؤثر است؟ پاسخ، مثبت است؟ زیرا صاحب مبانی در تفسیر، که قدرت بر تفسیر محکم و متشابه و قدرت بر کیفیت رد متشابه به محکم و چگونگی تشخیص ناسخ از منسوخ و همچنین ارتباط آیات با یکدیگر و نحوه رابطه روایات با آیات و تنقیح مباحث ظاهر و بطن و تأویل را دارد و از این قدرت تفسیری برای رسیدن به احکام فقهی بهره‌مند است، نشان آن نیست که تفسیر قرآن در استنباطات فقیه و در صحت قواعد و احکام مستنبطه تأثیر فراوانی دارد. بنابراین، علم تفسیر از علوم اثرگذار در استناد قواعد اصولی و احکام فقهی از کتاب و سنت است.

علامه مجلسی، فلسفه جری را استمرار تکلیف دانسته است (مجلسی، *مرآة العقول*، ۱۳۶۶: ج ۲، ص ۳۴۵) و راستی آیا کسی را سزد که بگوید تسلط بر آیات و تطبیق آن بر مصادیق در طول زمان، نقشی در اجتهاد فقهی و اصولی ندارد؟

تأثیر علوم ادبی در اجتهاد

بدون شک، کشف مراد متکلم، متوقف بر کشف معانی الفاظ است و کشف معانی الفاظی که شارع آن‌ها را در مقام تفاهم عرفی به کار برده، متوقف بر علوم ادبی است. امام صادق فرمود: «تعلموا العربية فانها كلام الله الذي يكلم بها خلقه» (حر عاملی، *وسائل الشیعه*، ۱۴۰۹: ج ۱۷، ص ۳۲۷). زیرا بدون آشنایی با لغت، صرف و نحو، به موضوع و محمول مسئله معرفت و شناخت حاصل نمی‌آید و بدون شناخت تحقق مسئله و انتساب محمول به موضوع، ممکن نیست. «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَعْرَبُوا حَدِيثَنَا فَإِنَّا قَوْمٌ فَصَحَاءُ وَإِنَّا لَأُمَرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَ عَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ غُصُونُهُ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴: ص ۳۵۴).

در همین رابطه، احتیاج به لغت از آن روست که ممکن است معانی لغات مستعمل در زمان شارع تغییر کرده باشد. فقیه باید تطور یا عدم تطور معنای لغت را بررسی کند تا به معنای مراد شارع پی ببرد. لذا باید به کتب لغت رجوع کند تا از تطور یا عدم آن مطلع شود. انس با لغت عربی، باعث زودفهمی می‌شود و در ظهورسازی، نقش وافری بازی می‌کند. علم نحو نیز در فهم کلام شارع تأثیر زیادی دارد. شناخت فاعل از مفعول، حال از تمیز، بیان اقسام اضافه، مبتدا از خبر، مفعول له از مفعول به و ده‌ها قاعده نحوی دیگر، در تفسیر کلام و معنای آن نقش مهمی را عهده دارند. بدون شناخت قواعد اعراب، حتی اگر اهل همان زبان باشی، نمی‌توانی به نحو صحیح ظاهر و باطن کلام وارد در کتاب و سنت را به نحو دقیق بفهمی. صرف و شناخت

کلمات وارد در کلام خدا و اولیائش نیز در فهم کلام اثرگذار است و اگر فرقی میان فعل ماضی و مضارع و اسم فاعل و مفعول امر حاضر و امر غایب اسم زمان و مکان مصدر و اسم مصدر و... نگذارد و کلمه شناس نگردد، نمی تواند به فهم کلام برسد؛ لذا علم صرف و تصریف از مبادی مسئله و موجب تحقق قاعده اصولی و فقهی است. بنابراین، صرف و نحو و لغت در تفسیر و تبیین موضوع مسئله و محمول آن نقش مهمی دارند.

احتیاج اجتهاد به بلاغت «معانی و بیان»

با توجه به این که قرآن و حدیث در حد اعلای بلاغت و فصاحت است، اشراف بر علوم بلاغی در فهم قرآن و حدیث کمک می کند. مخصوصاً که مکتب اجتهادی فقیه مانند مکتب محقق بروجردی رحمته الله علیه باشد که در آغاز هر مسئله، به آیات و دلالت آن ها اشاره می کند و جایگاه قرآن در فقهات نکته اتکاء آغازین او بود. بعضی، دانش بلاغت را فقط در مرجحات یکی از دو خبر متعارض مؤثر می دانند (مکارم شیرازی، *انوار الاصول*، ۱۴۲۸: ج ۲، ص ۶۲۸) و تصریح می کند که فصاحت و بلاغت از مرجحات منصوبه نیست؛ اما انصاف این است که مسائلی در علم بلاغت مطرح است که استفاده از آن ها در استنباط از ادله لفظی مؤثر است؛ مثل تقدیم ما حقه التأخیر، مباحث حقیقت و مجاز، کنایات، استعارات، تبیین آداة حصر و اقسام حصر، اسناد حقیقی و مجازی و ده ها مسئله دیگر که قرآن و حدیث مشتمل بر آن ها است و این قاعده در فهم این احادیث و آیات مشتمل بر آن ها در استنباط و همچنین در صحت مطالب و تصدیق به مسئله اصولی یا فقهی استنباط شده اثرگذارند و از این رو، بعضی اهل فن، قائل اند علم بلاغت (معانی و بیان)، علم اسرار نحو و اهداف آن است. به واسطه صرف و نحو و قواعد اعراب مدلول ظاهری کلام به

ظهور می‌رسد؛ ولی به علم بلاغت مدالیل ثانوی کلام و اهداف واقعی آن آشکار می‌گردد و به وسیله این علم، آنچه از دیده نحوی پنهان است، فهمیده می‌شود؛ لذا به بلاغت در ظهورگیری و استظهار و فهم دقیق مرقوم متکلم نقش بازی می‌کند.

تأثیر منطق در اجتهاد

نظر به این‌که کاربرد منطق، عصمت فکر است و قواعد ابزار تفکر صحیح به شمار می‌آیند (المنطق آلة قانونية تعظم مراعاتها الذهن عن الخطاء في الفكر) و اجتهاد خود نوعی تلاش فکری در آیات و روایات به هدف شناخت احکام شرعی است؛ ازاین‌رو نیاز اجتهاد به منطق، امری بدیهی است. مجتهد، لازم است به شیوه صحیح منطقی، قواعد و احکام را از آیات و روایات استخراج نماید تا مورد اعتماد قرار گیرد و لذا می‌توان گفت هر کسی که روایات و آیات در دسترس او بود، نمی‌تواند به اجتهاد بپردازد. مثلاً هر کسی نمی‌تواند مسئله روایات متناقض و متعارض را حل کند؛ بلکه باید به قواعد باب تعارض آشنا باشد و با شیوه صحیح، این قواعد را به کار گیرد تا بتواند مشکله تعارض را حل کند؛ ولی درعین حال، محقق خوئی رحمته الله معتقد است منطق از مبادی اجتهاد به شمار نمی‌آید و اجتهاد نیاز به منطق ندارد. ایشان معتقد است منطق در بیان اموری است که در نتیجه‌گیری دخالت دارد؛ مثل اشکال قیاس و شرایط آن. پیدا است که حتی کودکان این اشکال و شرایط را می‌فهمند. محقق مکارم شیرازی معتقد است مقداری از منطق که لازم است، فطری است و نیاز به بحث ندارد (۱۴۱۴: ۶۲۷). دلیل دیگر این بزرگواران، این است که اصحاب ائمه علیهم السلام به آیات و روایات استدلال می‌کردند؛ درحالی‌که منطق نخوانده بودند.

اما در قبال این گروه از اصولیان و فقها، گروهی دیگر علم منطق را از شرایط اجتهاد می‌دانند. از این دسته اند فاضل تونی، علامه حلی، شیخ بهایی، شهید ثانی و

امام خمینی. ایشان در شرایط اجتهاد دارد: «منها تعلم المنطق لئلا يقع في الخطا لاجل اهمال بعض القواعد» (امام خمینی، /اجتهاد و تقلید، ۱۳۸۵: ص ۹۷). وحید بهبهانی در شرایط اجتهاد آورده است: «و من الشرائط المنطق». نامبرده آورده است از آنجا که فقه نیاز به استدلال دارد و علمی که در اجتهاد و شرایط آن دخیل اند، نیاز به استدلال دارند و از طرفی، این مسائل همه نظری است و لذا لا یتم الاستدلال الا بالمنطق وافیة.

شرایط اجتهاد

فاضل تونی دارد: «الثالث: فیما یمتدح إلیه المجتهد المنطق» چون تصحیح مسائل خلافیه با اصول منطق حل می شود و کذا رد الفروع الی الاصول لانها تحتاج الی الدلیل و لا یمکن الا بالمنطق» (فاضل تونی، اجتهاد و تقلید، ۱۴۱۵: ص ۲۵۲).

مضافاً بر این که مباحثی مانند الفاظ، دلالت، اقسام آن، و اقسام برهان، از مباحث منطق است و در اصول فقه کاربرد دارد. احتیاج مجتهد به مبحث کلیات خمس نسب اربعه و حدات معتبر در تناقص و...، از مسائل منطق است که احتیاج به آن ها مورد قبول بعضی مجتهدان است.

محقق مکارم در پاسخ به ادله منکرین می گوید که اما عدم احتیاج اصحاب ائمه به منطق از جهت دسترسی به معصوم علیه السلام بوده و دلیل عصمت وسیله اعتماد آن ها بوده است؛ اما این که اصول منطق را حتی کودکان می فهمند، مدعای بلا دلیل است. آیا اثبات حق به وسیله بطلان نقیض را همه می فهمند. آیا کودکان به انواع استدلال از قبیل کلی به جزئی و استدلال از جزئی به جزئی و از جزئیات به کلی، بالفطره همه آشنایند. بنابراین، منطق در صحیح اندیشیدن یا فرایند صحیح به نتیجه رسیدن، نقش عمده را بازی می کند و از مبادی تصدیقیه اجتهاد شمرده می شود.

مبادی احکامیه

مبادی احکامیه در دو مورد استعمال می‌شود. گاهی گفته می‌شود مبادی احکام و مراد از آن، ملاکات احکام است که عبارت از مصالح «ملاکات واجبات» و مفساد «ملاکات محرمات» که در علم کلام مورد بحث واقع می‌شود که امامیه و معتزله به آن معتقدند و احکام شرعی، تابع مصالح و مفسدند؛ در مقابل اشاعره که احکام را معلق به اغراض نمی‌دانند و گاهی مبادی گفته می‌شود و مراد از آن یک سلسله تصورات و تصدیقات در محدوده احکام است که در علم اصول مورد بحث واقع می‌شود. اما مراد به مبادی احکام در محل بحث، شناخت خود حکم و عوارض و حالات اوست. به عبارت دیگر، مراد از مبادی احکام یعنی یک سلسله تصورات و قضایا که موجب شناخت حکم و اثبات عوارض آن می‌گردد. در کتب قدما نامی از مبادی احکامیه که جزئی از اجزاء علم باشد، برده نشده است؛ اگرچه مباحثی مانند معاندات و ملازمات حکم به چشم می‌خورد که به این معنا محقق بروجردی رحمته الله علیه اشاره دارد: «انه کان للقدماء مباحث یبحث فیها عن معاندات الاحکام و ملازماتها» ملازمات مثلاً لازمه جواز عمل به امر اضطراری اجزاست و نیز نهی در عبادت با حکم به صحت تنافی دارد وجوب شیء مقتضی وجوب مقدمه است» (بروجردی، *نهایة الاصول*، ۱۴۱۵: ۱۵۴).

در مسئله مبادی احکامیه در علم اصول، دو نظر هست: ۱. مبادی احکامیه یک قسم مستقل از مبادی تصویری و تصدیقیه است (شیخ اعظم، ۱۴۲۶: ۲۴۴؛ نائینی، ۱۴۱۷/۱: ۸ و ۱۳۷۶/۱: ۲۷؛ آفاضیاء ۱۴۱۷/۲: ۳۵۹)؛ ۲. نظر دیگر این است که مبادی احکامیه زیرمجموعه مبادی تصویری و تصدیقیه است (سبزواری، بی تا: ۱/۹؛ خوئی، ۱۴۱۷/۲: ۲۹۵، ۳، ۴ و ۱۷۹۶؛ همو، ۱۳۰۰/۱: ۲۹۱؛ امام خمینی، *جوهر الاصول*، ۱۳۷۶/۴: ۳۳). محقق خوئی معتقد است که اگر در مبادی احکامیه درباره تعریف حکم و حد و رسم آن بحث می‌شود؛ پس داخل در مبادی تصویری است و اگر

پیرامون حالات و آثار و عوارض آن مثل تضاد و تلازم بین احکام بحث می‌شود، داخل در مبادی تصدیقیه بوده و چیزی غیر از آن نیست: «لانعقل المبادئ الأحكامية في مقابل المبادئ التصورية والتصديقية. نعم قد يكون الحكم موضوعاً فيبحث عن حالاته و آثاره الا انه في الحقيقة داخل في المبادئ التصديقية وليس شيئاً آخر في مقابلها و هو ظاهر، كما ان تصوره بذاته و ذاتياته داخل في المبادئ التصورية» (خوئی، ۱۴۱۷: ۲/ ۲۹۵). ازاین‌رو، نامبرده آورده است که مبادی احکامیه، از لوازم حکم و مقتضیات آن بحث می‌کند.

مراد از مبادی احکامیه

مرحوم حبیب‌الله رشتی بر آن است که: «مراد از مبادی احکامیه، همان مباحثی است که درباره ادله استنباط حکم شرعی صورت می‌گیرد. اگر این باشد که نامبرده فرموده است، باید بر همه یا بیشتر مسائل اصولی این نام اطلاق گردد؛ چون همه این مباحث، مقدمه احکام شرعی هستند» (رشتی، بی‌تا: ۳۲).

بیان انظار

محقق اصفهانی مبادی احکامیه را عنوان مستقل ندانسته است و لذا مبادی علم اصول را منحصر به مبادی تصویری و تصدیقی می‌داند؛ ولی هریک از مبادی تصویری و تصدیقی را به دو قسم تقسیم نموده است: مبادی لغوی و احکامی، و تمام مباحث الفاظ را تحت چهار عنوان: ۱. مبادی تصویری لغوی؛ ۲. مبادی تصدیقی لغوی؛ ۳. مبادی تصویری احکامیه؛ ۴. مبادی تصدیقی احکامیه.

طبق نظر ایشان، مبادی تصویریه احکامیه، عهده‌دار شناخت انواع مجعولات شرعی با تمام تقسیماتی که دارد، است و ازاین‌رو، تحت این عنوان، مباحث ذیل را مطرح نموده است. تقسیم حکم به تکلیفی و وضعی و انواع هریک تقسیم واجب به مطلق و مشروط و معلق و منجز، نفسی و غیر تعیننی و تخییری عینی و کفایی

موسع و مضيق تعبدی و توصلی (محقق اصفهانی، ۱۴۱۶: ۴۴۱ / ۷۳). ایشان مبادی تصدیقیه احکامیه را مباحثی می‌داند از قبیل امکان یا امتناع یا اخذ قصد قربت در متعلق امر به عنوان مبدء تصدیقی برای جواز تمسک به اطلاق یا عدم جواز آن است؛ لذا این مبحث از مبادی تصدیقیه احکامیه است. مسئله مقدمیت ترک ضد برای ضد دیگر و عکس آن به عنوان مبدء تصدیقی برای حکم به اقتضاء در مسئله ضد است. مسئله تعلق حکم به فرد یا طبیعت به عنوان مبدء تصدیقی برای مسئله اجتماع امرونی است. بررسی حقیقت وجوب از حیث ترکیب و بساطت به عنوان مبدء تصدیقی برای مسئله نسخ وجوب (محقق اصفهانی، ۱۴۱۶: ۷۴ / ۱۰۸؛ بجنوردی، ۱۳۸۰: ۲۸ / ۱). «زادوا في علم الأصول قسما آخر من المبادئ و سموها بالمبادئ الأحكامية. و المراد منها معرفة حالات الأحكام الشرعية من تقسيمها إلى الوضعية و التکلیفیه، و أن الأحكام التکلیفیه متضادة بأسرها، و أن الأحكام الوضعية هل هي منتزعة عن التکلیفیه أو مستقلة في الجعل، و غير ذلك من حالاتها و عوارضها. و قد ذكروا ذلك بالمناسبة». در این عبارت، مرحوم محقق بجنوردی به تعریف مبادی حکم و عوارض آن پرداخته و معتقد شده که مبادی احکامیه، قسم ثالث از مبادی است و جای بحث آن، علم اصول است؛ اگرچه ذکر آن در علم اصول، از باب استطراد است.

محقق سید عبدالاعلی سبزواری: «و یزید في علم الاصول مبادئ اخرى اصطلاحوا عليها بالمبادئ الاحكامية و هي عبارة عن معرفة الاحكام المنسوبة الى الشارع تکلیفیه کانت او وضعية و ترجع اما الى المبادئ التصورية او التصدیقیه». از عبارت نامبرده، پیداست که مبادی احکامیه، امر ثالثی غیر از مبادی تصویری و تصدیقیه نیست و لیست خارجه عنها.

مرحوم نائینی مبادی احکامیه را عبارت می‌داند از اموری که «یبحث فیها من حالات الاحکام بما هی من کونها مجعوله استقلالیه او انتزاعیه و من حیث اشتراطها بشروط عقلیه و غیر ذلک و من هذا القبیل مقدمة الواجب و النهی عن الضد و اجتماع

الامر والنهی» (نائینی، ۱۳۶۸: ۸/۱). «المراد من المبادي الأحكامية هو ما يتوقف عليه معرفة الأحكام الشرعية: من التکلیفیه و الوضعیه بأقسامهما، وكذا الأحوال والعوارض للأحكام: من كونها متضادة، و كون الأحكام الوضعیه متأصلة في الجعل، أو منتزعة عن التکلیف، و غير ذلك من حالات الحكم» (نائینی، ۱۳۷۶: ۱/۲۷).

مراد از مبادی احکامیه، مباحثی درباره ماهیت حکم با تمام عوارض و تقسیمات حکم است (ایروانی، ۱۳۷۰: ۱/۲۱۲). بنابراین، مبادی احکامیه، مباحثی درباره خود حکم است با صرف نظر از تعلق به موضوع و مباحثی پیرامون لوازم و آثار حکم، نه بحث از ادله احکام. بنابراین، تمام قواعد اصول یا بیشتر آن‌ها تحت این نام نمی‌گنجد.

بنابراین، تقسیم مبادی به لغوی و احکامی و همه مباحث مربوط به ادله احکام را زیرمجموعه مبادی احکامیه آوردن، چنان‌که مرحوم شبّر در *الاصول الاصلیه* این چنین نموده و چنان‌که مرحوم حبیب‌الله رشتی بر این روش مشی نموده‌اند، تمام نیست؛ زیرا چه بر قول به این‌که مبادی احکامیه عنوان مستقل باشد در قبال مبادی تصویری و تصدیقیه و بر چه قول به این‌که مبادی احکامیه امر مستقلى نباشد و داخل در مبادی تصویری و تصدیقیه علم اصول باشند، در هر صورت مبادی احکامیه بر هر دو قول، مربوط به شناخت حکم و آثار و لوازم آن و مقتضیات آن است که شناخت ماهیت حکم و حد و رسم آن مبدء تصویری و همچنین شناخت آثار حکم و اثبات این آثار برای حکم مبدء تصدیقی به حساب می‌آید و لذا هر چیزی که مبدء تصدیقی حکم باشد، به مبادی احکامیه نامیده نمی‌شود. اثبات آثار حکم، برای حکم مبادی تصدیقی حکم است. بر این اساس، قسمت اول کلام محقق اصفهانی که مبادی را به مبادی تصویری لغوی و احکامی و مبادی تصدیقی را به لغوی و احکامی تقسیم نمود، متین است. از این رو، مبادی احکامیه هم از تعریف حکم و یک سلسله مسائلی که آثار حکم را برای آن ثابت می‌کند، بیرون نیست؛ چنان‌که محقق خوئی فرمودند: اما

مبادی که از اجزاء علم به شمار می‌آید، مبادی تصویری و تصدیقیه موضوع یا موضوعات مسائل و عوارض و آثار آنهاست و تعریف حکم و آثار آن در این تعریف نمی‌گنجد؛ از این رو قول به این که مبادی احکامیه در عرض مبادی تصویری و تصدیقی موضوعات و عوارض آنها باشد، خالی از وجه نیست و لذا بعضی بحث از مبادی احکامیه را از اختصاصات علم اصول فقه دانسته‌اند؛ چون مبادی علوم دیگر، غیر از اصول فقه یا تصویری است یا تصدیقی و لا ثالث لها (امام خمینی، ۱۴۱۸: ۴ / ۱۲۸).

و دیگر این که مبادی احکامیه، درباره حکم است و فقط در اصول درباره حکم شرعی بحث می‌شود. بر این اساس، نظریه اختصاص مبادی احکامیه به فقه، به این دلیل که مباحث مربوط به حکم و آثار آن در فقه مطرح می‌شود، قابل تأمل است (بروجردی، ۱۴۱۵: ۱ / ۱۵۴؛ سبحانی، ۱۴۱۴: ۱ / ۴۶۶؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۸: ۱ / ۳۲۴).

نتیجه آن که چون حکم و آثار و اقسام و عوارض آن و اصول فقه مورد بررسی واقع می‌شود، مبادی احکامیه از مبادی اجتهاد به شمار می‌آید و ارتباطش با اجتهاد اصولی، واضح است.

آیا شناخت موضوع حکم، از مبادی اجتهاد است و اجتهاد، متوقف بر شناخت موضوع حکم است؟ در این که احکام بر موضوعات مترتب می‌شود، خلافی نیست؛ ولی موضوعاتی که احکام شرعی بر آنها مترتب است، غالباً موضوعات کلی است و اجتهاد در شناخت این سلسله احکام و موضوعاتشان، متوقف بر شناخت مصادیق این موضوعات نیست. شناخت جزئیات و مصادیق موضوعات، در ترتب حکم کلی بر آن نقش دارد؛ ولی این سلسله شناخت‌ها از مبادی شمرده نمی‌شود؛ بلکه این ترتب از باب تطبیق بر مصادیق است بر این اساس، نظریه کسانی که معتقدند همه علوم در اجتهاد نقش دارند و از مبادی اجتهاد به شمار می‌آیند، صحیح نیست؛ زیرا تعریف حدی و رسمی موضوع علم یا مسئله علم با علم به وجود موضوع در اجتهاد

کافی است و با شناخت حدی و رسمی و علم به وجود آن مبادی تصدیقی و علوم متعارفه و اصول موضوعه، در جهت اثبات محمول برای موضوع به میدان پا می‌نهد. در موضوعات جزئی تطبیق حکم کلی بر جزئی، همان حکم کلی که روی موضوعات کلی رفته بود و این تطبیق، به عهده عرف است. شارع، شراب را حرام می‌کند و مجتهد وقتی حد شراب و رسم آن را معین کرد، این عرف است که باید شراب را شناسایی، و از آن اجتناب کند و این ارتباطی به مبادی اجتهاد ندارد.

موضوع بحث باقی مانده که چه سلسله از مبادی که به ذکر آمد، در شناخت ماهیت موضوع و محمول و کدام یک در اثبات محمول مسئله و قاعده اصولی برای موضوع به کار گرفته می‌شوند، طی مقال دوم در همین موضوع تدوین خواهد گردید. ان شاء الله.

جمع‌بندی

تبیین اجزای علوم، رابطه موضوع علم با موضوعات مسائل علم و همچنین رابطه محمول مسئله با موضوع مسئله و موضوع علم، تفاوت مبادی با مقدمات شروع، و مفهوم مبادی تصویری و تصدیقیه، بخشی از مباحث مقاله را تشکیل داده است و نیز اقسام مبادی و کیفیت تأثیر مبادی مختلف در تحقق مسئله اصولی یا در فرایند وصول به مسئله یا در تدقیق مسئله، بخش دیگر از مباحث مقاله را فراهم آورده است. اما مبحث عمده در این موضوع، که مربوط به تفکیک مبادی تصویری و تصدیقیه است و این که چه سلسله مبادی شناخت موضوع و محمول مسئله را عهده‌دار است و چه سلسله از مبادی در قانونی نمودن مسئله اثرگذار است، برای عدم تطویل مقاله، به مقاله دوم در همین موضوع موکول می‌گردد.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

علی رحمانی فرد «رحمانی سبزواری» ۱۷ شهریور ۱۳۹۹

کتابنامه

۱. اصفهانی، محمد حسین، *بحوث فی علم الاصول*، قم، نشر دفتر تبلیغات، ۱۴۱۶ق.
۲. امام خمینی، سید روح الله، *اجتهاد و تقلید*، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.
۳. _____، *الرسائل*، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۴. _____، *جواهر الاصول*، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ق.
۵. ایروانی، علی، *نهایة النهایه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۶.
۶. بجنوردی، سید حسن، *منتهی الاصول*، تهران، نشر مؤسسه عروج، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۷. _____، *نهایة الاصول*، قم، نشر فکر، ۱۴۱۵ق.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
۹. خراسانی، فاضل تونی، عبد الله بن محمد، *الاجتهاد و التقليد*، قم، مجمع الفكر الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۱۰. خمینی، سید مصطفی، *تحریر الاصول*، نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵ق.
۱۱. خوئی، سید ابوالقاسم، *دراسات فی علم الاصول*، قم، مؤسسه دارالمعارف، ۱۴۱۹ق.
۱۲. _____، *محاضرات فی علم الاصول*، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۱۳. _____، *مصباح الاصول*، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۴۱۷ق.
۱۴. رشتی، حبیب الله، *بدایع الافکار*، مؤسسه آل البيت، ۱۳۱۳ق.
۱۵. _____، *بدائع الافکار*، قم، مؤسسه آل البيت، بی تا.
۱۶. سبحانی تبریزی، جعفر، *ارشاد العقول الی مباحث الاصول*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۴ق.
۱۷. سبزواری، سید عبدالاعلی، *مهذب الأحکام*، مؤسسه المنار، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۶ق.
۱۸. _____، *تهذیب الاصول*، مؤسسه المنار، بی تا.
۱۹. شیخ انصاری، مرتضی، *مطارح الانظار*، مجمع الفكر الإسلامی، ۱۳۸۳.

۲۰. صاحب معالم، حسن بن زین الدین، *معالم الدین*، قم انتشارات اسلامی، بی تا.
۲۱. صالح، صبحی، *نهج البلاغه*، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۲. طباطبایی بروجردی، حسین، *لمحات الاصول*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
۲۳. عراقی، آقا ضیاء، *بدایع الافکار*، مطبعه علمی، بی تا.
۲۴. _____، *نهایة الافکار*، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، *مرآة العقول*، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۶.
۲۶. محقق سبزواری، *منظومه حکمت*، تهران، نشر ناب، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۶۸.
۲۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات صدرا، بی تا.
۲۹. مکارم شیرازی، ناصر، *انوار الاصول*، قم، مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۴۲۸ق.
۳۰. مولی عبدالله بن شهاب الدین الحسین الیزدی، *حاشیه ملا عبدالله*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۳۱. نائینی، محمدحسین، *اجود التقريرات*، قم، انتشارات مصطفوی، ۱۳۶۸.
۳۲. _____، *فوائد الاصول*، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶.
۳۳. _____، *فوائد الاصول*، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.